

بررسی تحولات سیاسی ایذه، قلعه تل و باغملک در دوره‌ی قاجار با تاکید بر نقش ایل بختیاری

آفرین توکلی^۱

سمیه کمالی^۲

چکیده

ایذه، قلعه تل و باغملک (جانکی) از جمله مناطق بختیاری نشین در دوره قاجار بودند. قلعه تل به علت قرار گرفتن در دشتی حاصل خیز و مجاورت با نواحی کوهستانی و راه‌های ارتباطی عمده، در عهد قاجار جایگزین ایذه شده است. حکومت منطقه جانکی از اول سلطنت قاجارها با خوانین بختیاری قلعه تل بوده است و مناطق ایذه و قلعه تل و باغملک در کشاکش دائمی با قاجارها بسر می بردند. ایل بختیاری یکی از ایلات مهم و مقتدر ناحیه جنوبی ایران است که در طول تاریخ، مخصوصاً در رابطه با حاکمان قاجار، فراز و فرود بسیاری را شاهد بوده و بدین خاطر نقش به سزایی در تحولات این کشور بزرگ ایفاء نموده است. حاکمان قاجار، با سیاست کلی تفرقه بینداز و حکومت کن، بین دو تیره مهم ایل بختیاری یعنی هفت لنگ و چهارلنگ و با گرفتن گروگان از بین خوانین بزرگ بختیاری و پیوند زناشویی با بعضی سران ایلی سعی کرده از قدرت و روحیه طغیان‌گری آن‌ها بکاهند. اوج جدال خوانین بختیاری با دولت قاجار در زمان ایلخانان مقتدری چون محمد تقی خان چهارلنگ و حسین قلی خان هفت لنگ بوده که به یکپارچگی و قدرتمندی این مناطق در عصر قاجار انجامیده است. وجود کوه‌های منگشت، حاصلخیزی و جاری بودن رود-های دائمی و نیز ساختار ایلیاتی و قبیله‌ای بختیاری‌ها، انگیزه و علاقه شدید ایل بختیاری و رؤسای آنان برای نیل به قدرت از عوامل مؤثر در پایداری سیاسی منطقه بختیاری نشین خوزستان در دوره قاجار بود. این پژوهش سعی دارد با روش تحلیلی-توصیفی تحولات سیاسی مناطق ذکر شده در دوران قاجار را بررسی نماید.

واژگان کلیدی: ایل بختیاری، قاجارها، خوزستان، ایذه، باغملک، قلعه

^۱. مسئول مکاتبه، استادیار گروه تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی دانشگاه یزد، atavakoli@yazd.ac.ir

^۲. دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی، دانشگاه یزد. somayekamali9567@gmail.com

Review of political developments of Izeh, Ghaleh Tel and Baghmalek during the Qajar period Emphasizing the role of Bakhtiari

Abstract

Izeh, Ghale tol and Baghmalek are among the areas that Bakhtiari people lived during Qajar era. As Ghale tol was located in a fertile plain, was adjacent to mountainous areas and connection it has with the main communication paths, seems that it had taken the place of Izeh in Qajar era. The administration of Janaki area was under the control of Bakhtiari khans in Ghale tol since the beginning of Qajar era and heads of Izeh, Ghale tol and Baghmalek were always in struggle with Qajarians. Bakhtiari tribe is one of the important and powerful tribes in southern area of Iran which during the history, especially in relation with Qajarian governors, faced with lots of ups and downs; so it has played a significant role in changes in this large country. Qajarian governors with the policy of divide and conquer, between two important groups of Bakhtiari tribes which are Haft Lang and Chahar Lang by holding hostages among great Bakhtiari khans and marrying into some heads of tribe, tried to decrease power and aggressiveness of them. The main struggles between Bakhtiari khans and Qajar government were in the time of powerful head tribes as Mohammad Taghi Khan Chahar Lang and Hossein Gholi khan Haft Lang which has resulted in unitary and strength of these areas in Qajar era. The existence of Mongasht Mountain and permanent rivers, fertility, bordering three provinces- Khuzestan, Chahar Mahal-o Bakhtiari and Kohgiluyeh-o Boyer-Ahmad, tribal construction of Bakhtiaris, the passion of Bakhtiari tribe and its head for power were among the influential reasons in political stability in the area of Bakhtiaris in Khuzestan during Qajar era. This research aimed to investigate the political and social status of aforementioned areas at Qajar era with qualitative method of analysis.

Keywords: Bakhtiari Tribe, , Qajars, Khuzestan, Izeh ,Baghmalek, Ghale Tol.

مقدمه

شهر ایذه از روزگار باستان تا به امروز با نام‌های انزان، ایذج، مالمیر و یا مال امیر خوانده می‌شد. بدوران عمر بن خطاب واژه «ایذه» عربی شد و آن را ایذج خواندند. ابن اثیر ضمن شرح رویدادهای ۱۷ هجری قمری می‌نویسد: «نعمان بن مقرن مزنی، سردار عرب به خوزستان آمد و پس از گشودن رامهرمز به ایذج رفت و با شیرویه حکمران آن‌ها صلح کرد و شهر تسلیم شد» (ابن اثیر، ۱۳۶۸: ۱۴۷۰). شهر ایذه در زمان خلفای عباسی کرسی ولایت بود و «ایذج الاهواز» خوانده می‌شد تا با محلی دیگر به همین نام یا نامی همانند در نزدیکی سمرقند اشتباه نشود. از ۵۵۰ هجری، ایذه مرکز حکومت اتابکان لرستان یا امرای فضولیه بود که در سرزمین لر بزرگ و بخشی از خوزستان حکومت می‌کرده‌اند و برای نخستین بار «مالمیر» یا «مال امیر» یا «ملک امیر» نامیده شد (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷: ۱۳۷). نخستین بار ابن بطوطه در نیمه نخست سده هشتم هجری آن را به صورت مال امیر در سفرنامه خود آورده است (ابن بطوطه، ۱۳۷۰: ۲۴۳). این نام در دوران پهلوی اول از سوی فرهنگستان ایران به نام پیشین خود ایذه برگردانده شد (بیگدلی، ۱۳۸۴: ۱۱۶).

شمال ایذه شهرستان باغملک قرار داشته که در

منابع با نام‌های جَوَانکی، جَانکی، جَوْنکی، جَانکی گرمسیری و جانکی سردسیری یاد شده است. حکومت منطقه جانکی از اول سلطنت قاجارها با خوانین قلعه تل بوده و چون آنها از چهارلنگ کیانرسی بوده‌اند طوایف جانکی به چهارلنگ کیانرسی معروف شده‌اند. قلعه تل ناحیه‌ای در شمال جانکی و جنوب ایذه قرار دارد که بیشتر آن دیم و اندکی چشمه‌های فاریاب است. نام قدیم قلعه تل «بذیر» است که مقدسی جغرافی‌دان قرن سوم آن را در دو بریدی عروه (باغملک) و یک متری ایذه می‌داند (مقدسی، ۱۳۶۱: ۳۹۹). قلعه تل به علت قرار گرفتن در دشتی حاصل خیر و مجاورت با نواحی کوهستانی و راه‌های ارتباطی عمده، در عهد قاجار جایگزین ایذه شده باشد. پایگاه نظامی بعضی از سران و خوانین بختیاری از جمله محمد تقی خان چهارلنگ در این منطقه بوده که آثارش تا به امروز باقی مانده است. در ابتدای دوره قاجاریه بختیاری‌ها طوایف پراکنده‌ای بودند که بیشتر مواقع در جنگ و جدال به سر می‌بردند. در نتیجه این امکان برای دولت مرکزی وجود داشت که در مواقع ضروری در میان طوایف نفوذ کند و رؤسای آنها را دستگیر نماید. این پژوهش سعی دارد تا تحولات سیاسی مناطق ایذه، قلعه تل و باغملک را در دوره قاجار با تاکید بر ایل بختیاری بررسی کند تا مشخص کند عوامل موثر در پایداری سیاسی منطقه ی بختیاری نشین خوزستان (ایذه، قلعه تل و باغملک) در دوره قاجار کدامند؟ به نظر می‌رسد وجود کوههای منگشت، حاصلخیزی و جاری بودن رودهای دائمی و نیز ساختار ایلیاتی و قبیله‌ای بختیاری‌ها، انگیزه و علاقه شدید ایل بختیاری و رؤسای آنان برای نیل به قدرت نقش موثری در پایداری سیاسی منطقه بختیاری نشین خوزستان در دوره قاجار داشته باشد.

مهاجرت ایل بختیاری از فریدن^۱ به ایذه و جانکی (باغملک)

سلسله نسب خانواده علی خان^۲ «به علیمردان خان چهارلنگ» (بختیاری) که یکی از سه نفر خانی که سلسله زند را به قدرت رسانید، می‌رسد، وی خواهرش را به ازدواج «زمان خان کیانرسی» از چهارلنگ بختیاری درآورد. زمان خان کیانرسی دارای سه پسر بود (که خواهرزادگان علیمردان خان محسوب می‌شدند) با نام‌های علی‌صالح‌خان، رشیدخان و علیمردان خان (سردار ظفر، ۱۳۶۲: ۱۴۹). به علت

کدورتی که میان رشیدخان و علیمردان‌خان به وجود آمد، رشیدخان و ایل کیانرسی از آب کارون گذشته و به مال امیر (ایذه) رفتند و پس از ورود به مال امیر بسیاری از املاک آن‌ها را به زر یا به زور متصرف شده و قلعه‌ای به نام قلعه رشیدخان در ایذه یا مال امیر ساختند و پس از مدتی کم‌کم در جانکی گرمسیر نیز نفوذ یافتند. پسر رشیدخان که حکومت بختیاری را بر عهده داشت و مقر حکومتش نیز مال امیر (ایذه) بود، حبیب‌الله خان نام داشت که پس از وی فرزندش علی‌خان به حکومت بختیاری در مال امیر (ایذه) رسید (همان، ۱۵۱). در اینجا دو نکته قابل ذکر است که اولاً بختیاری‌ها از فریدن به ایذه و جانکی رفتند و ثانیاً موقعیت ایذه پس از چندی تحت الشعاع جانکی و بختیاری قرار می‌گیرد.

علی خان با عموزادگانش، فتح‌الله‌خان و حسن‌خان (فرزندان فتح‌علی‌خان و او پسر علیمردان خان فرزند زمان‌خان) دشمنی و خصومت داشتند ولی علی‌خان موفق شد، تعدادی از طوایف را زیر فرمان خود در آورد و همین امر سوء ظن شاه قاجار (فتح‌علی‌شاه) را نسبت به او برانگیخت و سرانجام به تحریک حسن‌خان و فتح‌علی‌خان (عموزادگانش) شاه فرمان داد تا علی‌خان را از حکومت معزول و چشم‌هایش را میل کشند و حکومت بختیاری را به عمو زاده‌اش حسن‌خان که در گرفتاریش دست داشت، دادند. پس از عزل و کور شدن علی‌خان، فرزندانش (کلبعلی‌خان، کریم‌خان، محمد تقی‌خان، ابوالفتح‌خان، علی نقی‌خان، و خان بابا خان) در یکی از دهات اختصاصی او، در فریدن واقع در بیلاق بختیاری پنهان شدند (میرزایی، ۱۳۷۳: ۱۰۷).

از زمان فتح‌علی شاه قاجار به بعد، خوانین جانکی به دو شاخه اولاد علی‌خان و اولاد حسن‌خان تقسیم شدند و دشمنی و عداوت میان آن دو سبب دسته بندی طوایف جانکی و رقابت‌های سیاسی و کشمکش‌های محلی گردید.

بختیاری‌ها به دلیل آبادانی، حاصلخیزی و امنیت منطقه جانکی بویژه ویژگی‌های خاص فرهنگی ساکنان جانکی که عمدتاً یکجانشین بودند و یا بر پایه شواهد تاریخی نسبت به طوایف بختیاری و اعراب خوزستان و تیره‌های کهگیلویه، کمتر به جنگ و ستیز می‌پرداختند (بیگدلی، ۱۳۸۴: ۱۷). توانستند به زودی بر این منطقه مسلط شوند. بختیاری‌ها پس از ورود به منطقه جانکی، بدون

^۱ . منطقه فریدن از شمال به شهرستان خوانسار، از جنوب به استان چهارمحال و بختیاری، از شرق به شهرستان تیران و کرون و از غرب به استان لرستان محدود می‌شود.

^۲ . از زمان فتح‌علی شاه قاجار به بعد، خوانین جانکی به دو شاخه اولاد علی‌خان و اولاد حسن‌خان تقسیم شدند و دشمنی و عداوت میان این دو سبب دسته بندی طوایف جانکی و رقابت‌های سیاسی و کشمکش‌های محلی گردید.

جنگ‌های شدید، در منطقه مستقر شدند، زیرا در این هنگام یعنی اواخر زندیه و اوایل قاجاریه، حکومت محلی مقتدری در جانکی وجود نداشت که توان مقابله با این نیروهای کوه‌نشین و ورزیده را داشته باشد. ثانياً میان سایر طوایف جانکی گرمسیر تفرق و تشتت وجود داشته به گونه‌ای که طوایف

متعدد و از نژادهای گوناگون نمی‌توانستند یکپارچه باشند. قسمت سرکچ جانکی و شمال آن در دست ابو العباس‌ها و زنگنه‌ها و آل خورشیدها و جنوب جانکی در دست مکوندی‌ها، شیرالی و بیگدلی، کرد زنگنه و شرق جانکی در دست تیره ممینی‌ها قرار داشت و این عناصر متفاوت خود مانع از هر گونه وحدت و انسجام می‌شدند(همان، ۱۹).

افزون بر این، همکاری و هماهنگی برخی از تیره‌های بختیاری با کینرسی یا کیان ارثی‌ها نظیر عالی محمودی‌ها (در دوره محمد تقی خان) و ایجاد خویشاوندی با برخی از طوایف جانکی همگی موجب نیرومندی عنصر بختیاری در سرزمین جانکی شد.

ایجاد حکومت نیمه مستقل محلی در قلعه تل و جانکی

از زمان فتحعلی شاه قاجار به بعد، خوانین جانکی به دو شاخه اولاد علی‌خان و اولاد حسن‌خان تقسیم شدند و دشمنی و عداوت میان آن دو سبب دسته بندی طوایف جانکی و رقابت‌های سیاسی و کشمکش‌های محلی گردید. محمد تقی خان پسر علی خان و مادرش بی بی خانم دختر قاید آقا میرمکوندی است. او بعد از قتل حسن خان با دخترش ازدواج کرد و سه طفل کوچکش را تحت سرپرستی خود گرفت و بدین ترتیب به دشمنی بین دو خانواده پایان داد. دختر حسن خان رسماً زن بزرگ محمد تقی خان در بین طوایف شناخته می‌شد(گارثویت، ۱۳۷۳: ۱۲۱).

محمد تقی خان، مقر حکومت خود بر بختیاری‌ها را در قلعه تل ایزده قرار داد که هنوز آثار مخروبه محل سکونت وی در آن جا وجود دارد. بارون دوبد که در زمان محمد تقی خان وارد خاک بختیاری شده، می‌گوید: «قرارگاه محمد تقی خان در حوالی مخروبه حسن‌خان در روستای هلايجان (هلاگون) بوده...». که احتمالاً بعدها به ناحیه قلعه تل منتقل شده است یا خان (محمد تقی خان چهارلنگ) از هر دو محل استفاده می‌نموده است(همان، ۱۲۱).

محمد تقی خان به تدریج نفوذش را در بین ایلات و عشایر بختیاری گسترش داد. چون در خوزستان از زمان فتحعلی شاه حکومت واحدی وجود نداشت و عدم وجود حاکم مستقل در خوزستان و نظام ملوک الطوایفی منطقه و گستردگی ایل بختیاری از خوزستان تا اصفهان به او فرصت داد تا پس از کشتن رئیس ایل چهارلنگ به تدریج نفوذش را بین ایلات و عشایر منطقه گسترش دهد و پایه‌های یک حکومت نیمه مستقل محلی ایجاد کرد. محمد تقی خان چهار لنگ خواهر خود را به عقد خلیل خان بویر احمدی در آورد و این ازدواج تا اندازه‌ای به خصومت‌های قبیله‌ای پایان داد و قدرت محمد تقی

خان را بسیار افزود. وی همچنین توانست با خریدن دهات فریدن عده‌ای از طوایف کوچرو را در آن جا سکونت دهد(مکبن روز، ۱۳۷۳: ۲۴۴).

محمد تقی خان در سال ۱۲۴۹ هجری با دولت مرکزی به مخالفت برخاست و با دربار تهران قطع رابطه کرد و بیست هزار تومان مال دیوانی را که از اصفهان به تهران حمل می‌کردند به غارت برد و با هشت هزار سوار به خوزستان آمده و به شوشتر و دزفول دست یافت و به رامهرمز و بهبهان رفته آن جا را نیز از آن خود ساخت. ولی خان ممسنی نیز که یکی از راهزنان پر دل و به نام بود به او پیوست و نیروی وی بی‌اندازه شد، سپس به طرف فارس عزیمت کرد و قریب ششصد هزار تومان مالیات فارس را ضبط کردند. آوازه دلیری‌های او در همه جا بر زبان‌ها افتاد و این موضوع باعث شد که فتحعلی شاه شخصاً برای چاره کار محمد تقی خان، روانه اصفهان گردد و به حسنعلی میرزا فرمانفرمای فارس و حسینعلی میرزا شجاع السلطنه حاکم کرمان و محمد تقی میرزا حسام السلطنه حاکم بروجرد و سلطان محمد میرزا سیف الدوله حاکم اصفهان دستور داد تا جهت مقابله با محمد تقی خان بختیاری آماده شوند، ولی خود او فتحعلی شاه پس از پانزده روز که در اصفهان درنگ داشت، بدرود زندگی گفته و تدبیرهایش بیهوده گردید و لشکرکشی به تعویق افتاد (لاپارد، ۱۳۷۶: ۷۸).

هنگامی که محمدشاه به سلطنت رسید، بهرام میرزا معزالدوله را با پنج هزار سوار و پیاده و شش عراده توپ به سوی بختیاری (قلعه تل ایذه محل استقرار خان) جهت سرکوب محمد تقی خان فرستاد. محمد تقی خان چون از سپاه و تجهیزات جنگی بهرام میرزا آگاهی یافت. قلعه تل را به سوی قلعه منگشت که در میان مناطق کوهستانی صعب العبور بختیاری قرار داشت، ترک کرد و برادر خود علی نقی خان را برای مذاکره به نزد بهرام میرزا فرستاد. سرانجام پس از مذاکرات زیاد بهرام میرزا به اتفاق ماژور راولینسون به قلعه منگشت رفت و یک شب میهمان محمد تقی خان بود و روز بعد به اتفاق رهسپار قلعه تل شدند و بهرام میرزا چون نتوانست کاری از پیش ببرد با صوابدید میرزا موسی و راولینسون انگلیسی با خان بختیاری مصالحه کرد. وی یک قبضه شمشیر جواهرنشان و خلعت به او اهدا کرد و قول داد که از حمایت دولت ایران نیز بهره مند گردد (بختیاری سردار ظفر، ۱۳۶۲: ۱۶۷).

اما پس از چندی در سال ۱۲۵۳ هجری قمری دوباره کشمکش و اختلافات شروع گردید و این بار، محمد شاه حسام السلطنه، را با شش هزار قشون مامور تنظیم امور بختیاری کرد و سرانجام پس از پانزده روز نبرد، چون حسام السلطنه متوجه شد که حریف محمد تقی خان نیست به ناچار با کمک منوچهر خان معتمدالدوله کار را به مصالحه کشانیده و سپس روانه شوشتر شد. محمد تقی خان دو

سال بعد نیز از اطاعت حکومت مرکزی سرباز زد و محمد شاه که از قدرت خان بختیاری به قدر کافی وحشت داشت، پس از بازگشت از هرات در سال ۱۲۵۸ هجری معتمدالدوله را با سپاهی آراسته از راه بختیاری آهنگ خوزستان کرد تا به نافرمانی‌های محمد تقی خان پایان دهد (همان). معتمدالدوله نیز که می‌دانست با جنگ و ستیز نمی‌تواند بر محمد تقی خان غلبه کند، به ناچار با طرح توطئه و دسیسه، ایجاد نفاق در بین طوایف بختیاری و با قید قسم، محمد تقی خان را به قرارگاه خود کشانید و او را دستگیر و به تهران اعزام داشت. ظاهراً شاه مصمم به کشتن او بود ولی

با وساطت حبیب الله خان شاهسون امیر توپخانه از این تصمیم منصرف شد، ولی در اوایل سلطنت ناصرالدین شاه حاکم اصفهان به امیر نظام (میرزا تقی خان امیر کبیر) شکایت کرد تا زمانی که محمد تقی خان در تهران هست نظم و آرامش در بین قبایل عرب و عشایر بختیاری برقرار نمی-شود (امام شوشتری، ۱۳۳۱: ۸۰).

لذا امیر نظام دستور داد تا او را (محمد تقی خان را) به زندان اردبیل منتقل کنند ولی عده‌ای از وزراء مانع شدند، در نتیجه او را به اتفاق برادرش علی نقی خان به تبریز اعزام داشتند و در آن جا او را تحت یک حفاظت شدید به مدت دو سال در زنجیر نگه داشتند و بعد آن دو را به تهران بازگرداندند. کمی بعد علی نقی خان را مرخص کردند تا از خانواده محمد تقی خان مراقبت کند، اما محمد تقی خان همچنان در زندان بود تا این که در سال ۱۲۶۷ هجری ۱۸۵۱ میلادی در زندان توپخانه بدرود حیات گفت. شکست او را نمونه روشنی از ضدیت خوانین بختیاری باهم باید دانست برای مثال حضور خوانین مخالف او در سپاه معتمدالدوله را می‌توان اشاره نمود.

ایجاد تفرقه و اختلاف بین ایل بختیاری به خصوص خوانین و تحریک آنها بر ضد یکدیگر یکی از سیاست‌های جدی قاجار در قبال ایل بختیاری بود. سیاست تفرقه افکنی بین خوانین عشایر و تحریک آنها بر ضد یکدیگر از سوی قاجارها با تزویر و حيله همراه بود. ریاست تفرقه افکنی قاجار با توجه به منافی که از این شگرد به دست می‌آوردند به اشکال گوناگونی انجام می‌گرفت. قاجارها چون امنیت و توان نظامی چندانی نداشتند، در قبال بختیاری‌ها دست به تفرقه افکنی و اختلاف گروهی می‌زدند. با این سیاست هر موقع بختیاری‌ها قدرت به دست می‌آوردند و حاکمیت قاجار نیروی مخالف مقتدر را احساس می‌کرد با توجه به اختلاف درونی و زمینه مساعد، تفرقه ایجاد می‌کرد.

ویلسون در خصوص ریاست طوایف چهارلنگ پس از مرگ محمد تقی خان می‌نویسد: « بعد از مرگ محمد تقی خان ریاست طوایف چهار لنگ به چهار نفر به ترتیب علی رضاخان، علی محمد خان، علی مراد خان، و علی قلی خان واگذار شد، اما در بین آنان علی رضاخان قدرت اصلی را در دست داشت و

پس از مرگ او در سال ۱۸۷۹ میلادی ریاست ایل به پسرش میرزا آقاخان انتقال یافت» (ویلسون، ۱۳۶۸: ۲۴۳).

انتقال قدرت از ایل چهارلنگ به ایل هفت لنگ

با از بین رفتن رئیس ایل چهارلنگ، یعنی محمد تقی خان، سروری طایفه هفت لنگ فرا رسید. حیدر خان سر سلسه اصل و نسب خان‌های هفت لنگ است (آهنجیده، ۱۳۷۴: ۳۹). غالب آقا یکی از فرزندان ذکور حیدر بود که به واسطه لیاقت و شایستگی خود، به ریاست ایل بزرگ زرسواند گماشته شد. نقش غالب آقا در انسجام ایل و قوام و ثبات و استحکام آن بسیار پر رنگ و بارز بود (بختیاری، ۱۳۶۳: ۱۴۴). بعد از فوت غالب آقا، یکی از فرزندان او به نام خسرو به ریاست ایل برگزیده شد و نفوذ او در میان بختیاری به جای رسید که به او لقب «خان» دادند. پس از فوت خسروخان، عبدالخلیل آقا به ریاست طایفه بزرگ هفت لنگ بختیاری در آمد. پس از کشته شدن عبدالخلیل آقا، فرزندش علی صالح خان به ریاست ایل رسید (گارثویت، ۱۳۷۵: ۱۴۰). پس از علی صالح خان پسرش ابدال خان ریاست هفت لنگ را به عهده گرفت و بعد از وی فرزندش فرج الله خان و پس از او پسرش الیاس خان بر هفت لنگ ریاست یافتند، اما بعد از فوت الیاس خان ما بین فرزندان فرج الله خان و حبیب الله خان جنگ‌های زیادی صورت گرفت (لایارد، ۱۳۷۶: ۴۹). آن جنگ‌ها منجر به قتل و غارت قبیله گردید. این جریان تا قدرت یابی محمد تقی خان ادامه داشت، پس از دستگیری محمد تقی خان قدرت چهار لنگ به هفت لنگ منتقل شد. جعفر قلی خان از طایفه هفت لنگ از طرف معتمدالدوله به ایلخانی برگزیده شد. چغاخور پایگاه (پایتخت) تابستانی و ایزده (مال امیر) پایگاه (پایتخت) زمستانی ایلخانان هفت لنگ محسوب می‌شد (همان، ۵۰).

تمرکز طوایف بختیاری یا هضم سیاسی حکومت محلی جانکی

راجع به تحولات بختیاری، پس از مرگ محمد تقی خان تا روی کارآمدن حسینقلی خان^۱ به‌عنوان نخستین فردی که به صورت رسمی از سوی ناصرالدین شاه به مقام و منصب ایلخان گری رسید.

آنچه می‌توان گفت این است که کلبعلی خان نوه ی ابدال خان همراه با برادرش جعفر قلی خان پدر حسینقلی خان، در رقابت با جعفر قلی خان بهداروند بودند و سرانجام در ۱۲۵۲ هجری ۱۸۳۶/ میلادی برادرش به دست هم نام خودش از طایفه ی بهداروند در جنگ منار کشته شد و خود وی نیز بر سر ریاست ایل با پسران برادرش اختلاف پیدا کرد. حسینقلی خان با دور اندیشی و زیرکی خود را به منوچهر خان معتمد الدوله، حاکم اصفهان و خوزستان نزدیک کرد و در نتیجه در سال ۱۲۶۲ هجری/ ۱۸۴۶ میلادی توانست حکومت منطقه ی بختیاری را به نام مهدیقلی خان، یکی از عموهای پیرش و نیابت آن را برای خودش بگیرد. کلبعلی خان که از این اقدام متعجب شده بود؛ تصمیم به مقابله گرفت. اما پس از نبردی سخت موسوم به جنگ بازفت (۱۲۶۳ هجری/ ۱۸۴۷ میلادی)، شکست خورد و به دست برادرزادگانش به قتل رسید (امیری، ۱۳۸۵: ۹۴). حسینقلی خان پس از آن، دیگر مدعی قدرتمند بختیاری یعنی جعفر قلی خان بهداروند را که

۱. از سران ایل بختیاری (۱۲۰۰-۱۲۶۱ خوشیدی). از سران ایل بختیاری بود که به عنوان ایال خان از طرف ناصرالدین شاه شناخته شد. وی پدر صمصام السلطنه ریس الوزرای ایل قاجار بود. نک. امیری، حکومت گران ایل بختیاری.

قاتل پدرش بود را شکست داد و بدین‌گونه در ۱۲۶۳ هجری/۱۸۴۷ میلادی از میان رقبای بهداروند و رودکی سر بیرون آورد؛ شاخه ی چهار لنگ را نیز با افروختن آتش اختلاف میان سرانشان و کشتن دو تن از آنان، تحت تسلط خود درآورد. تنها رقیب باقیمانده‌ی او در هفت لنگ، موسی خان رئیس طایفه ی بابادی بود که به رغم آنکه طایفه‌اش جزو شاخه‌ی هفت لنگ بود، در آن زمان فرمان حکومت را از حاکم فارس گرفت. با شکایتی که تجار و قافله‌ها از طایفه ی بابادی و سران آن داشتند، سرانجام با دستگیری و کشتن وی به تحریک شاه، حسینقلی خان بر تمام طوایف بختیاری مسلط شد.

به هر روی، حمایت دولت مرکزی از حسینقلی خان، باعث شد که وی در سال ۱۲۷۸ هجری لقب ناظم را از ناصرالدین شاه دریافت کند و در سال ۱۲۸۳ هجری/۱۸۶۷ میلادی به طور رسمی به مقام ایلخانی بختیاری ارتقا یابد و این عنوان را تا سال ۱۲۹۹ هجری/۱۸۸۲ میلادی که به قتل رسید؛ به طور مستمر در اختیار داشته باشد(همان). به این ترتیب، مقام ایلخانی گری به حسینقلی خان و پس از وی به فرزندان و برادرانش واگذار شد و به شکل موروثی تا هنگام بر چیدن نظام ایلخانی در زمان رضا شاه، در خانواده ی ایشان باقی ماند. اما به رغم اینکه محمد تقی خان سابقا، این مقام را دارا بود، نتوانست آن را در خانواده ی خود حفظ کند و با مرگ او، این عنوان نیز از خانواده‌ی وی گرفته شد(ایوانف، ۱۳۵۷: ۶۱).

حسینقلی خان، همچنان به تلاش و کوشش خویش ادامه داد تا سرانجام به عالی‌ترین مقام ایلی نائل آمد و در ۱۲۸۳ هجری/۱۸۶۶ میلادی از طرف شاه به لقب ایلخانی مفتخر گردید و در اواخر

سال ۱۲۹۵ هجری/۱۸۷۸ میلادی بخصوص در خلال هشت سال اخیر، ناصرالین شاه چند فرمان مختلف راجع به چهارمحل بختیاری و مناصب نظامی به نام او صادر کرد. بعضی از اسناد، مؤید آن است که او روابط تنگاتنگی با برخی از شاهزادگان قاجار برقرار کرد و پسر بزرگش اسفندیار خان، به‌عنوان قائم مقام او تعیین گردید. در این سال، ایلخان شروع به نوشتن «کتابچه» یا «دفتر خاطرات» خود کرد. این کتابچه، نشان دهنده‌ی آن است که او به عنوان یک رئیس قبیله و یک مالک و یک رجال صاحب قدرت، نفوذ خود را تا آن سوی مرزهای بختیاری گسترش داده بود(گارثویت، ۱۳۷۵: ۸۶).

در خلال سال ۱۲۹۵ تا ۱۲۹۹ هجری روابطش با قاجارها به تیرگی، گرائید و همین سردی روابط، سرانجام در سال ۱۲۹۹ هجری / ۱۸۸۲ میلادی به قتل وی منجر شد.

قاجارها به ندرت سیاست پیکار مستقیم با ایلات را به کار می‌بردند بلکه آنها از ضعف درونی یک قوم استفاده کردند و میان دو قوم اختلاف می‌انداختند و یا گروه‌های دیگر را بر ضد اتحاد ایل به راه می‌انداختند. هنر قاجارها بهره برداری از انواع اختلاف و رقابت‌ها در ساختار پیچیده قومی بود. این چنین سیاست‌هایی بخصوص در مورد بختیاری‌ها که به دو شعبه ایلی رقیب هفت لنگ و چهار لنگ تقسیم می‌شدند و دائم با یکدیگر در نزاع و ستیز بودند با موفقیت انجام می‌گرفت. این تفرقه-ها و اختلافات در بین خوانین ممکن بود توسط قاجار و به تحریک آنها روی می‌داد و در بین لایه-

های زیرین جامعه ایلی و عشایر بختیاری‌ها نفوذ کرده بود. شاهان قاجار برای اعمال سیاست‌های خود دست به اقدامات متفاوت می‌زدند آنها سعی می‌کردند برای یک ایل و یا خان نیروی رقیب دیگری ایجاد کنند. در نهایت قاجارها امنیت و قدرت خود در ایل بختیاری را با استفاده از حسادت‌های گروهی که ناشی از قدرت طلبی بود با تحریک و تفرقه حفظ کردند و حکومت خان و یا ایلخانی را با دسیسه چینی به دشمنی علیه حکومت و خان دیگر وادار می‌کرد. برخی مواقع، دو شخص رقیب را به عنوان حکمران یک منطقه انتخاب می‌کرد و وقتی با هم درگیر می‌شدند شخص سومی را به عنوان حکمران جدید منصوب می‌کردند. بیشتر اختلافات و درگیری‌های خوانین بختیاری بخصوص در عصر قاجار برای تصاحب قدرت و جانشینی ایلخانی و ایل بیگی بود که ناشی از بی‌قانونی و عدم ثبات قانون خاص آن دوره‌ی ایران بود که گاهی برای جانشینی شاه مملکت هم زد و خورد صورت می‌گرفت.

حضور جانکی‌ها در فتح تهران و برقراری مشروطیت

پس از کشته شدن حسینقلی خان، سیاست تفرقه افکنانه قاجاریه در میان ایلات ایران از یک سو و رقابت میان فرزندان حسنقلی خان با برادران و برادرزادگانش جهت رسیدن به مقام ایلخانیگری، کینه جوئیهای خونینی میان وارثان و وابستگان مقتول پدید آورد و به دسته بندیهای منجر شد. در واقع تا آستانه انقلاب مشروطه، رهبران بختیاری از جمله جانکی همچنان در رقابت و منازعات داخلی خویش به سر می‌بردند و از همین رو تلاش آنها معطوف به یافتن جایگاه ایلی و یا تثبیت آن بود و چنانچه نیم نگاهی به پایتخت داشتند، در این جهات بود. اما شروع تحولات سیاسی ایران- که در قالب مشروطه شکل گرفت- نسل دیگری از خوانین را می‌طلبد که همگام با این تحولات، جنبشی را نه در جهت نیت قومی بلکه در دفاع از آرمان‌های ملی صورت دهند. آنچه در این میان جنبش خوانین بختیاری را عیان ساخت، فتح تهران بود (امیری، ۱۳۵۰: ۶۵).

فتح تهران، افقهای روشنی بر روی خوانین بختیاری جانکی گشود و آنها در پوشش نقشی که در براندازی محمدعلی شاه ایفا کردند، توانستند در جایگاه والائی قرار گیرند و به اداره امور کشور بپردازند. شاید برای خود آنها نیز پیش از فتح تهران، دستیابی به چنین موقعیت ارزنده‌ای تصور ناپذیر بود. با این حال، خوانین بختیاری جانکی توانستند با ایفای چنین نقشی و با گذر از مرزهای سنتی قبیله‌ای ایل بختیاری را به عنوان یکی از ایلات موفق نسبت به سایر ایلات ایران در ورود به حیطه‌ای فراتر از حیطه قبیله‌ای بشناسانند. به هر حال سه تن از خوانین بختیاری جانکی پس از فتح تهران توانستند به عرصه دولت گام نهند و موجب حضور عنصر بختیاری در اداره امور کشور گردند. این سه تن، سردار اسعد، صمصام السلطنه و سردار محتشم بودند. نخست علیقلی خان سردار اسعد فرزند حسینقلی خان به همراه سپهدار و به عنوان سرداران فاتح تهران در دولتی که بلافاصله پس از برکناری محمدعلی شاه تشکیل شد، به عنوان وزیر کشور و سپس وزیر جنگ منصوب شد و توانست در این مقام، اصلاحاتی در تشکیلات ژاندرامری به وجود آورد. بازرسانی جهت سرکشی به واحدهای پیاده نظام، توپخانه و سواره نظام معین و یک دانشکده جهت تربیت افسران تاسیس کند (گارثویت، ۱۳۷۵: ۲۷۰).

صمصام السلطنه برادر سردار اسعد، دومین فرد از خوانین بختیاری جانکی بود که پس از فتح تهران، نخست به عنوان وزیر جنگ در کابینه دوم سپهدار و سپس با بحرانی شدن اوضاع ایران در پی بازگشت محمدعلی میرزا، به جای سپهدار به ریاست وزرا رسید. علاوه بر آنکه دفع فتنه محمدعلی میرزا و هواخواهانش در بازگشت به ایران به قصد دستیابی دوباره به تاج و تخت و پذیرش اولتیماتوم

روسیه و تعطیلی مجلس دوم از رویدادهایی بود که در دوره نخست وزیری وی صورت گرفت و او در آنها نقش داشت، در سال ۱۳۲۹ هجری / ۱۹۱۱ میلادی نیز برنامه دولت خویش را به مجلس ارائه نمود که در آن، مواردی چون حق تجدید نظر در قانون اساسی از سوی نمایندگان مجلس سوم به بعد، گسترش اختیارات هیئت دولت جهت جلوگیری از دخالت اشخاص و مجامع غیر مسئول، تعجیل در ایجاد قوای منظم و ژاندارمری، تعطیل یا محدود کردن بعضی از ادارات و تاسیسات غیر ضروری، اتخاذ یک سیاست منظم با ثبات خارجی و تجدید نظر در قوانین انجمن-های ایالتی و ولایتی به چشم می خورد (افشاری، ۱۳۸۳: ۱۵۰).

اما سومین چهره بختیاری جانکی که پس از فتح تهران به وزارت رسید غلامحسین خان سردار محتشم، عموزاده سردار اسعد بود که در سومین کابینه صمصام السلطنه در ۱۳۲۹ هجری . ۱۹۱۱ میلادی به عنوان وزیر جنگ برگزیده شد و به همراه صمصام السلطنه تا پنجمین کابینه وی در همین مقام باقی ماند و در ۱۷ جمادی الثانی ۱۳۳۰ هجری / ۱۹۱۲ میلادی با کنار رفتن دولت صمصام السلطنه، وی نیز از کار برکنار شد (همان، ۱۵۶). غیر از این سه تن خوانین دیگری نیز بودند که توانستند به حاکمیت شهرها و ایالات برسند. از جمله سردار ظفر برادر سردار اسعد، حاکم یزد شد و سردار اشجع عموزاده وی، به حکومت اصفهان رسید (دولت آبادی، ۱۳۶۲: ۱۱۵). ورود بختیاریها به صف مشروطه خواهان، یکی از فرازهای تاریخ این ایل و یکی از عوامل در کنار سلسله علل انقلاب مشروطه ایران به حساب می آید. طرفداری ایل بختیاری از مشروطیت و قیام آن بر ضد دستگاه استبدادی یکی از مهمترین عواملی است که در تقدیرات آزادی ملت ایران تأثیرات بسزایی داشت و هر گاه بختیاریها به یاری مشروطه خواهان بر نمی خواستند ظن قوی می رود که به این زودیها ملت ایران از چنگال استبداد رهایی پیدا نمی کرد. به همین جهت قیام قومی که کمترین آشنایی با افکار جدید نداشت و اکثر خوانین متنفذ آنها با دربار استبدادی سازش داشته و از اوامر دولت استبدادی اطاعت می کردند در خور مطالعه، تحقیق و تجلیل است.

حمایت جانکی از قوای دولتی در برخورد با شیخ خزعل

وضعیت خوزستان در روزگار مظفرالدین شاه قاجار دچار وضعیتی بحرانی بود. از یک سو شیخ خزعل دست به هر کاری می زد، تا پایه های حکومت خود را مستحکم تر کند و از طرف دیگر خانان بختیاری در زمستانها منطقه را مورد حمله و قتل و غارت قرار می دادند. شیخ خزعل نیز از این فرصت استفاده

کرد و برای بسط قدرت و نفوذ خود در اطراف خرمشهر توسط مشاور و پیشکار خود حاج محمدعلی بهبهانی معروف به «رئیس التجار» با دولت مرکزی وارد گفتگو شد و سرانجام توانست

حکمرانی اهواز را به دست آورد و جزیره آبادان، بهمنشیر، رود کارون، هندیجان، ده ملا و فلاحیه را به عنوان املاک شخصی صاحب گردد (انصاری، ۱۳۷۷: ۱۱۲).

با وقوع انقلاب مشروطه در سال ۱۲۸۵ هجری، میدان برای فعالیت هر چه بیشتر شیخ خزعل باز شد. وی مشایخ عرب از جمله حویزه، شیخ بنی‌طرف، شیخ آل کثیر، شیخ آل خمیس و... را از میان برداشت و عشایر ایشان را تحت فرمان خود درآورد و آنان را مجبور ساخت که مالیات خود را به صورت تمام و کمال به شیخ بپردازد (دانشورعلوی، ۱۳۳۵: ۳۴). در اواخر دوره قاجار و با قدرت گیری رضاخان پهلوی که شیخ خزعل با کمک عده‌ای از خوانین متنفذ بختیاری و تشکیل کمیته سعادت قصد برگرداندن احمدشاه به ایران را داشت، جانکی‌ها از پیوستن به شیخ خزعل خوداری کردند و در این دوره به منظور سرکوب خزعل به قوای دولتی پیوستند (آبراهامیان، ۱۳۸۰: ۱۱۱).

پایان نفوذ سیاسی ایل بختیاری جانکی

نفوذ و اعتباری که سران بختیاری جانکی (باغملک) پس از فتح تهران در اداره امور کشور به دست آورده بودند، دیری نپائید و با کنار رفتن کابینه صمصام السلطنه در ۱۷ جمادی الثانی ۱۳۳۰ هجری / ۳ ژوئن ۱۹۱۲ میلادی و خانه نشین شدن وی و عموزاده‌اش سردار محتشم که از اعضای کابینه او بود و نیز از دست رفتن موقعیت سردار اسعد در پایتخت به جهت بازگشت ناصرالملک نایب السلطنه از اروپا به ایران و به رغم حاکمیت برخی از خوانین در شهرها، بختیارها در مرکز قدرت را از دست دادند و به همین جهت، می‌توان این برهه را به عنوان پایان قدرت بختیاری در اداره امور دانست (سردار اسعد، ۱۳۷۶: ۱۷۸).

به هر حال عواملی که موجب به پایان رسیدن نفوذ بختیاری جانکی در دوره مشروطه گردید، بخشی به عدم اقتدار سردار اسعد باز می‌گردد و بخشی نیز به فشارهای داخلی و خارجی برای محروم ساختن آنچه سران بختیاری به دست آورده بودند. سیر تحولات جامعه ایران از ابتدای دوره قاجاریه تا پایان آن، بخوبی بیان کننده علل و عوامل ناکامی بختیارها در رسیدن به جایگاه سیاسی مطلوب پیش از فتح تهران و همچنین حفظ آن جایگاه پس از فتح تهران است. جدا از جهل و غفلت برخی از خوانین بختیاری از جریانات سیاسی روز دنیا و عقب ماندن آنها از درک تحولات نوین به عنوان یک عامل

عمومی و تاثیرگذار در این ناکامیها، علل و عوامل ویژه‌ای نیز در ناکامی یکایک شورشها، خیزشها و جنبشهای بختیارها در دوره قاجاریه موثر بود (صفائی، ۱۳۶۳: ۱ / ۲۴۰).

شورش ابدل خان و اسدخان را به صرف اختلافات درون ایلی، براحته قاجارها سرکوب کردند غائله محمدتقی خان با وجود اختلافات شدید درون ایلی، دولت قاجاریه را تا حدودی دچار مشکل ساخت؛ اما با این حال، وی نیز ناکام ماند. در نافرمانی و شورش حسینقلی خان ایلخانی، علاوه بر اختلافات درون ایلی، وجود اختلافات برون ایلی نیز نخستین بار مطرح گشت و از همین روی، ایلات پیرامون بختیاری را در سرکوب شورش وی شریک دولت قاجاریه ساخت. اما در ناکامی بختیاری‌ها پس از فتح تهران در زمینه حفظ جایگاه سیاسی خود، پای عاملی جدید یعنی دخالت

قدرتهای خارجی نیز به میان آمد و این عامل در کنار اختلافات درون ایلی و برون ایلی، به حضور بختیارها در دایره تصمیم گیری امور پایین بخشید.

نتیجه گیری

ایل بختیاری یکی از مهمترین ایلات کوچ نشین ایران است که در جنوب غربی ایران در امتداد رشته کوههای زاگرس سکونت دارند؛ از جمله مناطق بختیاری نشین در این منطقه، ایذه، قلعه تل و باغملک می باشد. ایل بختیاری از دیر باز به دو شاخه چهارلنگ و هفت لنگ و هر شاخه به تعدادی طایفه و تیره تقسیم شده است. از نظر سیاسی ایذه (مالمیر) در اختیار خانهای بختیاری قرار داشت که مشروعیت خویش را عمدتاً از شاهان قاجار کسب می کردند. اولین سلسله نسب از خوانین بختیاری که در دوره قاجار در ایذه سر برآوردند، خانواده علی خان چهارلنگ بود. معروفترین خان ایذه و قلعه تل در این دوره محمد تقی خان بود که مرکز حکومتش را در قلعه تل ایذه قرارداد. محدوده سرزمین بختیاری در زمان قاجار گسترش یافت، چنانکه محمدتقی خان چهارلنگ، یکی از اعقاب علیمردان خان بختیاری دهات متعددی را در نواحی فریدن و بربود خریداری کرد و مناطق شوشتر و رامهرمز را به تصرف خود درآورد و بدین سان محدوده بختیاری از شمال و جنوب گسترش یافت. محمدتقی خان در سال ۱۲۴۹ هجری سر از فرمان فتحعلی شاه پیچید، ولی در زمان حکمرانی محمدشاه، قاجار موفق به ایجاد نفاق در بین بختیاریها شد و توانست این رقیب مهم قاجار را از میان بردارد. سرنگونی محمدتقی خان، موجب انتقال قدرت از چهارلنگ به هفت لنگ گردید، چنانکه در زمان حکمرانی ناصرالدین شاه یکی از سران دورکی (هفت لنگ) به نام حسینقلی خان موفق به سرکوبی رقیبان شد و

با حمایت دولت، نفوذ خود را بر سراسر بختیاری گسترش داد و ملقب به ایلخانی گردید. اما دیری نپایید که گسترش نفوذ و قدرت این سردار بختیاری، سبب بدبینی و کینه توزی سردمداران قاجار که خود را وارث تاج و تخت می دانستند و به ویژه آنکه نسبت به لرها عداوت قدیمی داشتند، گردید. این کینه توزیها و فتنهها، سرانجام منجر به صدور حکم قتل حسینقلی خان از طرف ناصرالدین شاه شد که در ماه رجب سال ۱۲۹۹ هجری اتفاق افتاد. به نظر می رسد که پس از تسلط بختیاریها بر خوزستان و کهگیلویه، ایذه منزوی گردیده و از گردونه رقابت های سیاسی خارج شده است. به طور کلی می توان به این نتیجه رسید که گرچه جانکی و یا باغملک- باغملک نام متأخری است که به حدود بلوک جانکی داده شده است- گستره سیاسی بسیاری یافت اما ایذه پس از تسلط بختیاریها راه انزوا پیمود. مردم جانکی در قشون بختیاری در فتح تهران و انقلاب مشروطه حضور داشتند و در مناسبات سیاسی بختیاریها نیز ایفای نقش نمودند. در سرکوب شیخ خزعل با دولت همکاری کردند و در اوایل دوره پهلوی، سرزمینشان تحت الشعاع مساله نفت قرار گرفت. پس از انقلاب مشروطه هم قدرت همچنان در دست بختیارها ماند اما با به سلطنت رسیدن رضا خان پهلوی، بختیارها به تدریج از صحنه سیاست ایران حذف گردیدند.

منابع

- آبراهامیان، یرواند، (۱۳۸۰)، ایران بین دو انقلاب، ترجمه احمد گل محمدی و محمد ابراهیم فتاحی، تهران: نی.
- آهنجیده، اسفندیار، (۱۳۷۴)، ایل بختیاری و مشروطیت، اراک: انتشارات ذره بین.
- ابن اثیر، عزالدین، (۱۳۶۸)، تاریخ کامل (الكامل فی التاریخ)، ترجمه سیدحسین روحانی، ج ۴، تهران: اساطیر.
- ابن بطوطه، شمس الدین محمد بن عبدالله، (۱۳۷۰)، سفرنامه ابن بطوطه ترجمه محمد علی موحد، تهران: آگاه.
- اعتمادالسلطنه، محمد حسن خان، (۱۳۶۷)، مرآت البلدان، تصحیحات و حواشی به کوشش عبدالحسین نوایی و میرهاشم محدث، تهران، دانشگاه تهران.
- افشاری، پرویز، (۱۳۸۳)، نخست وزیران سلسله قاجاریه، تهران: مرکز اسناد و خدمات پژوهش.
- امام شوشتری، محمد علی، (۱۳۳۱)، تاریخ جغرافیای خوزستان، تهران: امیرکبیر.
- امیری، مهرباب، (۱۳۸۵)، حکومتگران بختیاری، تهران: پازیتیکر.
- _____، (۱۳۵۰)، خوزستان گهواره شاهنشاهی ایران، تهران، شرق.
- انصاری، مصطفی، (۱۳۷۷)، تاریخ خوزستان، ترجمه: محمد جواهرکلام، تهران: شادگان.
- اوژن بختیاری، ابوالفتح، (۱۳۹۵)، تاریخ بختیاری به روایت سرهنگ اوژن، بی جا: تمتی.
- ایوانف، یوری سرگیویچ، (۱۳۵۷)، انقلاب مشروطیت ایران، ترجمه کاظم انصاری، تهران، حبیبی.
- بختیاری (سرداراسعد)، علیقلی خان، (۱۳۶۳)، تاریخ بختیاری، تهران: یساولی.
- بختیاری، سردار ظفر، (۱۳۶۲)، یادداشت‌ها و خاطرات، تهران، فرهنگسرا یساولی.
- بیگدلی، مهدی، (۱۳۸۴)، تاریخ بیگدلی‌های خوزستان، سامان دانش.
- پوربختیار، غفاره، (۱۳۸۴)، بختیارینامه، پژوهش در تاریخ و فرهنگ قوم بختیاری، تهران: بازی تیگر.
- ترکمان، اسکندربیگ، (۱۳۵۰)، عالم آرای عباسی، تهران: امیرکبیر.
- حاجت پور، موسی، (۱۳۸۹)، جامعه‌شناسی عشایر بختیاری، تهران: سمت.
- حسینی، محمد میرک بن مسعود، (۱۳۸۵)، ریاض الفردوس خانی، به کوشش ایرج افشار و فرشته صرافان، تهران، بنیاد موقوفات محمود افشاری یزدی.
- خسروی، عبدالعلی، (۱۳۷۹)، بختیاری در جلوگاه فرهنگ، اصفهان، شهسواری.
- دالمانی، هانری رنه، (۱۳۷۸)، از خراسان تا بختیاری، ترجمه غلامرضا سمیعی، تهران: طاوس.
- دانشورعلوی، سید نوراله، (۱۳۳۵)، جنبش وطن پرستان اصفهان و بختیاری، تهران، چاپ سینا.
- دولت آبادی، علی محمد، (۱۳۶۲)، خاطرات علی محمد دولت آبادی، تهران: فردوسی.
- سرداراسعد، علی قلی خان بختیاری، (۱۳۷۶)، تاریخ بختیاری، تهران، نشراساطیر.
- صفایی، ابراهیم، (۱۳۶۳)، رهبران مشروطه، انتشارات جاویدان، تهران.
- صفی نژاد، جواد، (۱۳۸۱)، لرهای ایران، تهران: آتیه.

گارثویت، جن، راف، (۱۳۷۵)، بختیاری در آئینه تاریخ، ترجمه مهرداد امیری، تهران: آندان.
لایارد، سر استون هلنری، (۱۳۷۶)، سفرنامه لایارد یا ماجراهای اولیه در ایران، ترجمه مهرداد امیری، تهران: انتشارات آندان.
مقدسی، شمس‌الدین ابوعبدالله، (۱۳۶۱)، احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ترجمه علی نقی منزوی، تهران: مؤلفان و مترجمان ایران.
مکین روز، الیزابت، (۱۳۷۳)، با من به سرزمین بختیاری بیائید، ترجمه و حواشی مهرداد امیری، تهران.
میرزائی، غلامرضا، (۱۳۷۳)، بختیارها و قاجاریه، شهرکرد: انتشارات ایل.
ویلسون، (۱۳۶۳)، سفرنامه ویلسون، ترجمه حسین سعادت نوری، تهران: وحید، چاپ دوم.

